

فصلنامه پژوهش حقوق

سال سیزدهم، شماره ۳۴، پاییز ۱۳۹۰

صفحات ۲۲۷-۲۴۶

بررسی روند تحولات ساختاری و نظری دیوان قضا (از آغاز اسلام تا قرن پنجم ه.ق.)

دکتر ابوطالب سلطانیان a-soltanian@guilan.ac.ir

استادیار گروه تاریخ دانشگاه گیلان

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۴/۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۱/۲۰

چکیده

از همان آغاز اسلام، با توسعه قلمرو اسلامی، به تدریج نهادی به نام دیوان قضا، به منظور حل و فصل امور روز افزون جامعه اسلامی و اجرای عدالت، در حوزه حکومت اسلامی شکل گرفت. دیوان قضا بنا به رسالتی که در نظام اسلامی داشت، به عنوان یکی از نخستین و مهمترین دیوان ها به شمار می‌رفت. اما با چنین جایگاهی، تحول ساختاری و محتوایی آن چندان مورد بررسی قرار نگرفته است. از این رو، این مقاله می‌کوشد تا روند تحولات ساختاری و تئوریک این نهاد را از همان آغاز اسلام تا حدود قرن پنجم هجری قمری - که دوره تکامل آن محسوب می‌شود - بررسی نموده و چگونگی کارکرد آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. بدین منظور و برای مطالعه دقیقتر، سعی بر این است تا هریک از بخش ها و عناصر تشکیل دهنده آن را مانند سلسله مراتب قاضیان، شرایط داوری، چگونگی معاش قاضی، چگونگی طرح دعوی و تشکیل یک محکمه دادرسی و غیره را به طور جداگانه و با یک رویکرد نوین تاریخی مورد مطالعه قرار دهیم.

واژه های کلیدی: دیوان قضا، حاکمان و داوری، شرایط داوری، معاش قاضی، قاضیان، تحولات تئوریک.

از همان آغاز استقرار نظام اسلامی، مسائلی چون حقوق، برابری و عدالت در این نظام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. از این رو، با گسترش امپراتوری اسلامی، سامان دهی و بازسازی یک نهاد قضایی در کنار دیگر نهاد های سیاسی-اجتماعی، به منظور حل و فصل چنین مسائلی در میان مسلمین اجتناب ناپذیر می نمود. بدین سان، از همان آغاز، هسته اولیه نهادی به نام «دیوان قضا» که متأثر از دیوانسالاری دوره ساسانیان نیز بود شکل گرفت. با این همه، با عنایت به اهمیت چنین نهادی در یک نظام اسلامی، چگونگی شکل گیری و روند ساختاری و محتوایی آن در دوره مورد بحث، مورد مطالعه و بررسی جدی قرار نگرفته است.

اما از همان آغاز شکل گیری این دیوان، وظایف قضایی در آن- به دلیل نقش بنیادی اش در جامعه نوین اسلامی- به حاکمان تعلق داشته است. لیکن با سنگین تر شدن وظایف لشگری و کشوری فرمان روایان، آنان ناگزیر به توزیع و واگذاری این وظایف به دیگران برآمدند. این امر نخستین و در عین حال مهمترین گام در دگرگونی این نهاد به شمار می رفت که گسترش و تکامل کمی و کیفی آن را در پی داشت. زیرا از آن پس به تدریج بخش های مختلف آن سامان یافتند. براین اساس، دو گونه پرسش پیرامون چگونگی تکامل این دیوان مطرح هست: نخست این که دیوان قضا به لحاظ ساختاری- یعنی مکان داوری، تعداد همکاران قاضی، نحوه تشکیل یک محکمه دادرسی، لباس قاضیان و غیره - چه دگرگونی هایی را به خود دیده است؟ دوم این که به لحاظ گفتمان تئوریک، پیرامون شرایط قاضی و داوری، مسئله معاش قاضی و میزان استقلال وی، شیوه تحقیق و تفحص و غیره چه تحولاتی به وجود آمده است؟ و این که اندیشمندان این دوره چه نظراتی پیرامون این موضوعات ارائه کرده اند؟

با عنایت به آنچه گفته شد، فرض بر این است که با حل شدن مسائلی چون: ۱- واگذاری وظایف داوری حاکمان به قاضیان، ۲- پذیرش داوری (به دلیل سنگین بودن مسئولیت شرعی آن) توسط عالمان پرهیزگار، ۳- جایز بودن یا نبودن گرفتن مستمری توسط قاضیان، گام های مهمی در راستای تحول ساختاری و تئوریک این دیوان برداشته شد. براین اساس، این نوشته می کوشد تا با عنایت به این پرسش ها، تحولات این نهاد را در بستر تاریخی اش مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد.

دوره مورد مطالعه این پژوهش از آغاز اسلام است تا حدود قرن پنجم ه ق.، و تنها در موارد استثنایی و برای روشن تر شدن برخی موضوعات، ناگزیر به نمونه هایی فراتر از این دوره نیز اشاره می شود. این دوره همچنین از این رو برای بررسی اهمیت دارد که دوره تکامل این نهاد محسوب

می شود. زیرا پس از آن، یعنی از دوره سلجوقیان، به تدریج از میزان استقلال آن کاسته می شود. اما در مورد منابع مورد استفاده باید گفت، مطالبی که در منابع فارسی و عربی این دوره، پیرامون عناصر و موضوعات مختلف دیوان قضا وجود دارند، بسیار پراکنده، ناقص و گسسته هستند و این شرایط انجام چنین پژوهشی را دشوارتر می کند. و از اینرو وضعیت این دیوان در حاله ای از ابهام فرو رفته است و درعین حال، همین کمبود داده های تاریخی و ابهامات هستند که ضرورت انجام چنین پژوهشی را دوچندان می کند.

نگاهی به روند شکل گیری و تکاملی دیوان قضا

منابع عموماً آغاز شکل گیری دیوان های مختلف را به دوره خلافت عمر (۲۳-۱۳ هـ) نسبت می دهند، زیرا در این زمان بود که با فتوحات سرزمین های وسیع، غنایم و ثروت های فراوانی به سوی دارالخلافه (مدینه) سرازیر گشت. دشواری اداره چنین امپراتوری گسترده ای از یکسو، و از سوی دیگر چون خلیفه می خواست از این ثروت هنگفت بدست آمده، طبق ضوابط و عدالت، سهمی برای مسلمانان تعیین نماید، تشکیل دیوانی بدین منظور ضروری می نمود (بلاذری، ۱۳۶۴، ۲۰۴). از این زمان بود که نخستین دیوان ها به تدریج شکل گرفته اند.

تقسیمات دیوانی در دوره امویان نیز استمرار یافت تا در روزگار عباسیان به حدود بیست و شش دیوان رسید که از جمله آن ها چند دیوان مرتبط با امور قضایی بودند مانند دیوان قاضی، دیوان مظالم، دیوان محتسب، دیوان شرطه و احداث. دیوان قاضی یا قضا، یکی از مهمترین دیوان های قرون نخستین اسلامی به شمار می رفت که وظیفه آن حل و فصل اختلافات و دعاوی مردم بود. چنین دیوان هایی کماکان در دستگاه حکومتی دودمان های محلی سامانیان و آل بویه نیز به وجود آمدند که الگویی از دیوان های عباسیان بودند (کلوزنر، ۱۳۶۳، ۲۶). در زمان سامانیان دیوان قضا یکی از دیوان های مهم به شمار می رفت که در رأس آن «قاضی القضا» قرار داشت. در روزگار امیر نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی، برای هر کارگزاری در مقررش دیوانی بر پا کرده بودند، چون دیوان محتسب، دیوان قضا و غیره که همه این دیوان ها در کنار ارگ سلطان قرار داشتند (نرشخی، ۱۳۶۳، ۳۶). در دوره بوئیان نیز مقرر قاضی القضا «دارالقضا» نامیده می شد که همان نقش دیوان قضا را ایفا می نمود، زیرا تمام قاضیان قلمرو آل بویه و سایر مأموران قضایی تحت سرپرستی وی به رسیدگی امور می پرداختند (میراحمدی، ۱۳۶۸، ۱۶۴). اما در دستگاه غزنویان، دیوان خاصی تحت عنوان «دیوان قضا» در میان دیوان های موجود دیده نمی شود و قاضیان نیز توسط سلاطین و حکام تعیین می شدند. بیهقی در اثر معروفش (تاریخ بیهقی) از

مجلسی به نام «مجلس مظالم» یاد می‌کند که در رأس آن «صاحب یا قاضی» قرار داشت که رقعہ های رسیده را بررسی و حکم صادر می نمود (بیهقی، ۱۳۶۵، ۴۲).

دیوان قضا در روند تکاملی خود به دو نهاد مجزا: محاکم مظالم و محاکم قضایی (شرعی) تقسیم شد که به لحاظ موضوعات محوله، نحوه رسیدگی و اجرا با یکدیگر متفاوت بوده اند. آغاز این تقسیم بندی نیز به روزگار عباسیان باز می‌گشت. در ابتدا، خلفا امور مربوط به مظالم را هم به قاضیان واگذار می‌کردند، لیکن به تدریج این امور به سلطان تفویض گردید (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۴۲۷). از آن پس محاکم مظالم در پایتخت توسط سلطان و در ایالات توسط حکام و امیران، گاهی نیز قاضیان تشکیل می‌گردید. این محاکم در سرزمین های اسلامی به موازات محاکم قضایی (شرعی) تشکیل می شدند.

رویه و اقتدار این دو محکمه نیز با هم متفاوت بود: فردی که ریاست محکمه مظالم را به عهده داشت (خلیفه، سلطان یا حاکم) دارای قدرت اجرایی بوده و عدالت را به اجرا در می آورد، در حالی که قاضی که ریاست محکمه قضایی را داشت مستقیماً از چنین قدرت اجرایی برخوردار نبود و نیازمند به نیروی اجرایی حکومت بود. گذشته از این، رسیدگی به دعاوی در محاکم مظالم بر اساس عرف و عادت و ترتیبات حکومتی بود، ولی در محاکم قضایی، دعاوی بر طبق قواعد شریعت رسیدگی می شد.

اختیارات قضایی حاکمان و چگونگی تفویض آن

از همان روزگار آغازین اسلام، خلفا و حکام به عنوان بالاترین مقام سیاسی- نظامی، عالی ترین مقام قضایی نیز به شمار می رفتند. چنین جایگاهی برای آنان، چنان که خواهد آمد، به باور عمومی اندیشمندان نیز تبدیل شده و توسط آنان تئوریزه شده بود. از این رو، بررسی چنین جایگاهی، نیز تئوری های مربوط به آن، شناخت کاملتری از ابعاد گوناگون این نهاد به دست می دهد.

حاکمان وظایف قضایی خویش را، به عنوان بخشی از اختیارات دیوانسالاری، به روش های مستقیم و غیر مستقیم انجام می دادند. به عبارت دیگر، یا آنان خود در محاکم قضایی و مظالم به داوری می نشستند، یا کسانی را به نیابت برمی گزیدند تا آنان چنین وظیفه ای را انجام دهند. به عنوان مثال، از همان صدر اسلام، قضاوت از جمله امور مهمی به شمار می رفت که پیامبر (ص) شخصاً بدان می پرداختند. زیرا از نظر ایشان این امر بسیار حساس و باریک بوده و تمیز حق از باطل و صدور حکم عادلانه را بسیار دشوار می دانستند. اما با سنگین تر شدن امور، ایشان این اختیارات را به قاضیان مطمئنی تفویض نمودند، تا آنان به اجرای عدالت و حل و فصل امور بپردازند.

از ابن رو، علی (ع) را مدتی جهت قضاوت به یمن، و «معاذ بن جبل» را به ناحیه دیگری در همان سرزمین مأمور امر قضا کرده بودند (خنجی، ۱۳۶۲، ۱۲۶). در دوره خلیفه عمر، با کشورگشائی های بیشتر و بسط قلمرو اسلامی، برای ساماندهی و باز سازی نظام قضایی، وی ناگزیر به توزیع اختیارات قضایی خویش برآمد. در این راستا، وی «ابو الدرداء» را در مدینه در امر داوری به کمک خویش فراخواند، و نیز «شریح» را در بصره، و «ابوموسی اشعری» را در کوفه به منصب قضا گماشت. بدین سان، وی آنان را در این امر خطیر شریک خویش ساخته و در نامه ای به ابوموسی ضمن یادآوری اهمیت قضاوت نوشت: «داوری فریضه ای است استوار و سنتی است که باید از آن پیروی شود» (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۴-۴۲۳).

اما در دوره امویان (۱۳۲-۴۱ هـ) برخی حکام قدرت مند، چون «زیاد بن ابیه» و «حجاج بن یوسف» شخصا از قدرت فراوانی در دیوانسالاری برخوردار بودند. آنان به موازات قدرت سیاسی- نظامی، اجرای قوانین حقوقی سازماندهی دیوانسالاری، انتصاب قاضیان، و اختیارات متعدّد دیگری را نیز دارا بوده و تنها قبل از اعدام شخصیت های معروف و یا آغاز جنگ، با خلیفه مشورت می نمودند (اشپولر، ۱۳۶۹، ۸۸). لیکن این وضع در روزگار عباسیان- که کوشش برتمرکز دیوانسالاری داشته اند- تا اندازه ای تغییر کرده بود. خلفای عباسی غالبا علاقه مند به حفظ اختیارات قضایی خویش بوده، و در مواردی نیز آن را به منسوبین و معتمدین خویش واگذار می کردند. به مثل، گفته شد که منصور (۱۵۸-۱۳۶ هـ) نخستین خلیفه ای بود که به توزیع اختیارات قضایی برآمد، و برای خود قاضی تعیین نمود. او «شریک بن عبدالله نخعی» را در کوفه، و «عمر بن عامر سلمی» و سپس «سوار بن عبدالله عنبری» را در بصره، نیز «عبدالله بن لهیعه» را در مصر به قضاوت گماشت که برخی از ایشان تا روزگار خلیفه مهدی (متوفی ۱۶۹ هـ) همچنان بر مسند قضاوت نشسته بودند (یعقوبی، ۱۳۶۶، ۳۸۷). اما از خلفایی که خود به مظالم می نشستند، باید از مأمون (۲۱۸-۱۸۹ هـ) نام برد که گفته شد هر روز در شهر مرو، در مسجد جامع با عالمان و فقیهان به مظالم می نشست و سخن متظلمان می شنید و به دادگری می پرداخت (گردیزی، ۱۳۴۷، ۷۱). دو تن از قاضیان معروف این دوره، یکی «یحیی بن اکثم» و دیگری «احمد بن ابی دواد» بودند که گاهی مأمون وظیفه قضایی خویش را به اولی، و معتصم (۲۲۷-۲۱۸ هـ) نیز آن را به دومی واگذار می نمود (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۴۲۶). البته واگذاری اختیارات قضایی به دیگران، تنها به دلیل گسترش قلمرو اسلامی نبود، بلکه دشواری های دیگری چون درگیر شدن در امور سیاسی- نظامی، جهاد، ساماندهی دیوانسالاری و غیره نیز در آن دخیل بوده است. از ابن رو، آنان ناگزیر برای سبک کردن وظایف خویش، داوری را به دیگران واگذار می کردند. اما چنین مسؤلیتی را

معمولاً به کسانی واگذار می کردند که به گفته ابن خلدون «از طریق خویشاوندی و یا ولاء به عصیت آنان انتساب داشته باشند»، و آن را به اشخاصی که از این لحاظ نسبت به آنان بیگانه بودند، واگذار نمی کردند (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۴۲۵).

گذشته از خلفا، سلاطین و شهریاران نیز بالاترین جایگاه قضایی را در نظام حکومتی خود داشته اند و به گونه ای مستقیم یا غیر مستقیم به امر داوری می پرداختند. به مثل، در روزگار صفاریان (۲۷۸-۲۴۷ هـ)، یعقوب شخصاً در روز معینی در میدان قصر می نشست و به عرض حال‌ها و شکایات رعایا رسیدگی می نمود. اما، گاهی نیز افرادی رابه نیابت خود، برای رسیدگی به احوال مردم به نقاط مختلف قلمرو خویش اعزام می نمود (میراحمدی، ۱۳۶۸، ۱۲۲). سیاستنامه نیز از دادگری امیر اسماعیل سامانی سخن می گوید که در روزهای سخت برف و سرمای زمستان، تنها سوار بر اسب به میدان شهر می آمد تا متظلمین به وی دسترسی داشته و حال خویش را با وی در میان گذارند (طوسی، ۱۳۶۴، ۲۳-۲۲).

چنان که در پیش اشاره شد، چنین جایگاهی به لحاظ تئوری نیز رفته رفته توسط اندیشمندان برای خلفا و فرمانروایان تئوریزه شده بود. جمعی از صاحب نظران براین باور بودند که اجرای عدالت از وظایف خلیفه یا پادشاه است. در این راستا، ابن طقطقی، جلوگیری از ستمکاری توانگران، گرفتن حق زیردستان از زورمندان، برپا داشتن حدود در میان مردم، به داد ستمدگان و مظلومان رسیدن، داوری کردن منصفانه میان خویش و بیگانه و ارجمند و افتاده را از وظایف پادشاه می دانسته است (ابن طقطقی، ۱۳۶۷، ۴۳). چنین نظریه ای سپس توسط خواجه نظام الملک، ابن خلدون، فضل آله بن روزبهان خنجی و دیگران استوارتر گردید. اینان نیز بر این عقیده بودند که قاضی اصلی خلیفه یا پادشاه است. خواجه به صراحت می گوید پادشاه می بایست از نزدیک سخنان شاکیان را بشنود، ولی «چون شاهان ممکن است ترک یا کسانی باشند که زبان تازی را ندانند یا احکام شریعت را نخوانده باشند، لذا نایبی انتخاب می کنند تا او قضاوت نماید» (طوسی، ۱۳۶۴، ۵۱). در عین حال، در این نظریه نکته مهم دیگری نیز به چشم می خورد که خود یکی دیگر از علل تفویض اختیارات قضایی پادشاهان به دیگران به شمار می رود و آن «ندانستن زبان تازی و احکام شریعت» بود. روی هم رفته، چنین باورهایی که به تحکیم جایگاه قضایی حاکمان می انجامید، بخش مهمی از گفتمان تئوریک قضا را تشکیل می داد که نظر بسیاری از عالمان و اندیشمندان اسلامی را در این دوره به خود جلب کرده بود.

وظایف و چگونگی سلسله مراتب قاضیان

وظایف، اختیارات، و سلسله مراتب قاضیان همانند دیگر عناصر دیوان قضا، در این دوره دگرگونی‌های بسیاری را به خود دیده‌اند. در مورد وظایف باید گفت که از همان آغاز، وظیفه قاضی منحصر به «حلّ و فصل اختلافات» نبوده و وی بنا بر شرایط هر دوره، وظایف دیگری را نیز به عهده داشته است. از جمله این گونه وظایف یک نظامی بود. ابوموسی اشعری (متوفی ۴۴هـ)، یکی از صحابه رسول اکرم (ص)، هم قضاوت می‌نمود و هم به امور نظامی می‌پرداخت. وی یکی از سرداران و فاتحان صدر اسلام به شمار می‌رفت که میسان و یرموک و اهواز را گشوده بود (گردیزی، ۱۳۴۷، ۴-۵۳ / یعقوبی، ۱۳۶۶، ۴۶). خلفا نیز در مواردی فرماندهی را در امر جهاد و سرداری سپاهیان را در جنگ‌ها به قاضیان می‌سپردند. در این راستا، «یحیی بن اکثم»، از قاضیان نامدار، هنگام تابستان به جنگ روم می‌رفت. همچنین «منذر بن سعید» قاضی عبدالرحمن الناصر، از بنی امیه آندلس، امور جهاد و سرداری سپاهیان را نیز به عهده داشت (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۴۲۷). افزون بر این، در جهان اسلام، در مواردی قاضیان با حفظ سمت قضایی، به مناصب مهم سیاسی هم دست می‌یافتند. در سال ۴۴۱ هجری در مصر، «ابو محمد بازوری» به منصب قاضی القضاتی دست یافت و اندکی بعد وزارت را نیز همراه قضاوت به عهده گرفت و به «سیدالوزراء» ملقب گردید (مقریزی، ۱۳۲۴، ۱۷۰). اما پس از خلع از وزارت، قضاوت را نیز از دست داد. سفارت نیز از جمله ماموریت‌های سیاسی بود که گاهی به قاضیان واگذار می‌شد. البته این امر بیشتر به دلیل خوش نامی و احترام خاصی بود که آنان در جامعه از آن برخوردار بوده‌اند. سلطان مسعود غزنوی قاضی القضاتی نیشابور را پس از انجام سفارتی به ترکستان، به بوطاهر وعده داده بود و مقرر شد که وی پس از انجام سفارت و دریافت منصب یاد شده، نایبانش را نیز در طوس و نساء تعیین نماید (بیهقی، ۱۳۶۵، ۲۶۷).

در دوره‌های بعد، وظایف قاضی (بجز قضاوت) به مرور دگرگون شده و از رویکرد سیاسی- نظامی به امور اجتماعی، فرهنگی و دینی گرایش یافت. از قرن چهارم نظارت بر ارنیه در گذشتگان جزء اختیارات قاضی گردید. سپس نظارت بر زندان‌های شهر نیز به وی سپرده شد. از این رو، رفته رفته این زندان‌ها به «حبس قاضی» معروف شدند که خاص بدهکاران بود. زندانیان جنایی را در زندان‌های دیگری به نام «حبس معونه» جای می‌دادند (ابوالفرج، ۱۳۵۸، ۱۵۷). وظایف دیگر قاضی عبارت بودند از: تایید شاهدان و گواهان، اقامه نماز جمعه در مسجد، نظارت بر مساجد، کنترل مامورین نهاد مذهبی مانند محتسب در ناحیه مربوطه، اداره مستقیم وقفی که متولی نداشت، تدریس در مدارس، صدور فتوا در مسائل فقهی، گهگاه ریاست محکمه مظالم، خطابت، خواندن

نماز بر میت و غیره (صابی، ۱۹۰۴، ۴۳۶ / لمبتون، ۱۳۶۳، ۸۰). در این مورد اخیر، هنگامی که ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی که مردی دانشمند در علوم دین، فلسفه و منطق بود در گذشت، قاضی ابوعبداله الضبی بر او نماز خواند (صابی، ۱۹۰۴، ۴۲۱). همچنین، ماوردی، فقیه و قاضی برجسته شافعی (متوفی ۴۵۰ هـ) که خود متولی امر قضا در شهرهای بزرگ بوده است، در اثر معروفش «الاحکام السلطانیة»، ده وظیفه برای قاضی برشمرده که برخی از آن‌ها همانند وظایف مذکور می‌باشند: فصل خصومات و دشمنی‌ها، باز پس گرفتن حقوق غارت شده، اثبات ولایت بر عهده کسی که نگهبان اموال باشد، نظارت بر اوقاف، اجرای وصیت‌ها و سفارش‌ها بنا بر شروط متوفی، نکاح بین زن و مرد، اجرای حدود و غیره (ماوردی، ۱۹۹۹، ۱۳۸). ابن خلدون نیز به وظایف مشابهی اشاره کرده است، مانند نظارت بر اموال محجوران (دیوانگان، یتیمان، سفیهان و ورشکستگان)، رسیدگی به وصیت مسلمانان، امور اوقاف، زناشویی و غیره (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ۷-۴۲۶). مجموعه داده‌های تاریخی فوق، تصویری از روند تحولات در وظایف قاضیان را بدست می‌دهد.

گذشته از وظایف قاضیان، یکی دیگر از بحث‌های مهم پیرامون دیوان قضا، سلسله مراتب قاضیان است که در منابع به صورت بسیار پراکنده به آن اشاره شده است. از این رو، در این بخش ناگزیر باید به نمونه‌ها و مثال‌ها اکتفا نمود. همراه با تحوّل در وظایف قاضیان، به تدریج آنان دارای القاب و مناصب گوناگونی نیز شدند که یکی از مهمترین آن‌ها منصب «قاضی القضاتی» بوده است. از منابع چنین برمی‌آید که قاضی القضاة در حکومت‌های اسلامی، بالاترین منصب قضایی بود که معمولاً عزل و نصب قاضیان ولایات را نیز در اختیار داشته است. او خود نیز در پایتخت یا مرکز حکومت به داوری می‌نشست. اما این که چه کسی برای نخستین بار، و در کدام قلمرو اسلامی بدین مقام دست یافته است چندان مشخص نیست. با این همه، بنا بر برخی گزارش‌ها، نخستین شخصی که به این منصب دست یافت، قاضی ابویوسف (متوفی ۱۸۲ هـ) بود (دایرة المعارف فارسی، ۱۳۵۶، ۱۹۹۸). به لحاظ جغرافیایی نیز گفته شد که عنوان قاضی القضاتی نخستین بار در بغداد و سپس در قلمرو فاطمیان مصر رواج یافت. لیکن، مقریزی که بیشتر تحولات مصر را در این دوره بازتاب می‌دهد، می‌نویسد هنگامی که خلیفه خود قضاوت را به شخص دیگری واگذار کرد او را «قاضی القضاة» نامید که مقام او بالاتر از روحانیان و کاتبان بود. سپس می‌افزاید او گاهی نیز همان شخص «داعی» نیز بوده و در این صورت او را «قاضی القضاة و داعی الدعاة» می‌خواندند که در روزهای شنبه و سه شنبه، در مسجد نماز جمعه عمر بن العاص در مصر، به قضاوت می‌نشست (مقریزی، ۱۳۲۴، ۲۴۶).

از سویدی، در دارالمغرب اسلامی، عنوان «قاضی جماعت» منصبی بود که با منصب قاضی القضاة در سرزمین های شرق اسلامی برابری می نمود (دایرة المعارف فارسی، ۱۳۵۶، ۱۹۹۸). در منابع، منصب دیگری تحت عنوان «اقضی القضاة» آمده است. اما این عنوان به نظر نمی رسد که بالاتر یا حتی برابر با منصب قاضی القضاة بوده باشد، هرچند که دارای مفهوم تفضیلی است. در طبقات سبکی از جمال الدین ابو عبدالله محمدبن نجم الدین با همین عنوان یاد شده است (سبکی، ۱۳۸۳، ۲۸۰). همچنین، جلال الدین علی بن هبب آله بخاری که مردی ادیب و فاضل بود، در سال ۵۸۲ متوکی قضا شد و عنوان «اقضی القضاة» یافت. اما پس از آن که منصب وی ترقی یافت، قاضی القضاة گردید و سپس نیز نیابت وزارت را یافت (نخجوانی، ۱۳۵۷، ۳۲۹). معمولاً قاضی بزرگ پایتخت، و در مواردی قاضی یک شهر بزرگ و یا منطقه ای، قاضی القضاة نامیده می شد که توسط سلطان منصوب می گردید. قاضی القضاة در ناحیه تحت قضاوتش حق انتخاب نواب را داشت. در عین حال، در حکم انتصاب وی، عموماً مکان و محدوده قضاوتش را نیز ذکر می کردند. گاهی نیز یک قاضی القضاة برای کل کشور منصوب می شد. چنان که الپ ارسلان یک قاضی القضاة برای سراسر امپراتوری سلجوقی منصوب کرد و به همه اعضای دیوانسالاری دستور داد که منصب وی را در همه ایالات پذیرا باشند (لمبتون، ۱۳۶۳، ۸۱-۸۰).

شرایط قاضی و تحولات تئوریک آن

گفتمان تئوریک قضا در این دوره از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و تاثیر بسزایی نیز بر روند تکاملی دیوان قضا داشت. یکی از مهمترین این گفتمان ها، مربوط به شرایط قاضی بود که در دوره مورد بحث نظر بسیاری از اندیشمندان اسلامی را به خود جلب کرده بود. در این جا، پس از بررسی شرایط قاضی، تحولات تئوریک آن واریسی می شود.

در این بخش، منظور از شرایط قاضی، فضایل اخلاقی، دانش و شایستگی های فردی وی می باشند که از جمله مهمترین شرایط برای احراز داوری به شمار می روند. چنین شرایطی با مراجعه به نمونه های تاریخی آن روشن تر خواهد شد. به مثل، معیار پیامبر اسلام (ص) برای گزینش قاضی ایمان، دانش و پرهیزگاری بوده است. ایشان «معاذین جبل» را پس از آزمودن با چنین معیارهایی، برای قضاوت به یمن فرستادند و حتی علی (ع) را نیز در مورد داوری سفارش کرده بودند (ماوردی، ۱۹۹۹، ۴-۱۳۳). تاکید بر چنین شرایطی کماکان در دوره خلفا نیز دیده می شود. خلیفه عمر در نامه ای به ابوموسی اشعری، عدالت، شجاعت و هوشیاری در داوری را به عنوان شرایط لازم قاضی به وی گوشزد نمود (همان، ۱۴۰). در عین حال، اگر اثبات می شد که یک قاضی از

چنین شرایطی برخوردار نیست، از منصب داوری عزل می گردید. چنان که شریح قاضی، به دلیل نداشتن برخی فضایل اخلاقی، توسط علی (ع) مورد مؤآخذه قرار گرفته بود. شریح که از زمان خلیفه عمر قاضی کوفه بود، به دلیل خرید یک خانه گران قیمت در کوفه، مورد سرزنش علی(ع) قرار گرفته بود و ایشان درصدد عزل وی بر آمدند، اما به درخواست مردم کوفه، از این تصمیم منصرف شدند (رضی، ۱۳۶۳، ۸-۳۳۶).

در دوره های بعد نیز بر همان شرایط، به ویژه بر پرهیزگاری، تقوا، عدالت و رفتار شایسته قاضی، به عنوان شرایط اصلی پافشاری می شد. در این راستا، خلیفه طائع در حکم انتصابی قاضی القضاة « ابو محمد بن معروف » به وی توصیه نمود که قرآن بخواند، نمازهای پنجگانه را به وقت بگذارد، مرتب به داوری بنشیند، با طرفین دعوا رفتار برابر نماید، مسلمان را بر اهل کتاب برتری ندهد، آرام راه برود، آهسته حرف بزند و سخن زیادی بر زبان نیاورد (متر، ۱۳۶۴، ۲۶۱). مؤلف تاریخ بخارا نیز نام ده تن از قاضیان برجسته آن نواحی را ذکر می کند که در رعایت شرایط داوری، به ویژه عدالت و تقوا از سر آمدان روزگار خود بوده اند (نرشخی، ۱۳۶۳، ۷-۵).

در دوره غزنویان نیز به عنوان نمونه، بیهمی داستان پرهیزگاری قاضی بست و فرزند وی را به تفصیل آورده است. آنان با وجود فقر و تنگدستی شدید، از پذیرش کمک و هدایای سلطان مسعود - که از غنایم هندوستان بوده و در شرعی بودن آن تردید وجود داشت- سرباز زدند (بیهمی، ۱۳۶۵، ۶۷۱). گاهی نیز قاضیان پرهیزگار، به دلیل همین پرهیزگاری گرفتار توطئه بدخواهان می شدند. در روزگار غزنویان که بازار اتهامات عقیدتی داغ بود، قاضی ابوالعلاء صاعد بن محمد گرفتار چنین اتهامی گردید. لیکن به دستور سلطان محمود، قاضی القضاة ابو محمد ناصحی آن را بررسی کرد و در نتیجه ابوالعلاء مبرا گردیده و سعایت کنندگان با خواری از درگاه رانده شدند (جرفادقانی، ۱۳۴۵، ۷-۳۹۴). مجموع داده های تاریخی فوق تصویری از یک قاضی مسلمان بدست می دهند که مهمترین شرایط وی عبارت بودند از: پرهیزگاری، تقوا، عدالت، دانش و رفتار شایسته.

اما به لحاظ تنوریک، از آنجا که شرایط قاضی برای داوری از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، صاحب نظران جهان اسلام هر یک به فراخور دانش و زمان خویش پیرامون آن بحث کرده و دیدگاه هایی را ارائه کرده اند. در این جا، نمونه هایی از این دیدگاه ها که بیش از پیش به استوار شدن بنیاد های نهاد قضایی منجر شدند و ارسی می شوند. به عنوان مثال، از دیدگاه مؤلف ژرف بین قابوسنامه، قاضی می بایست فردی دانشمند، حلیم و صاحب تدبیر، پیش بین و مردم شناس، صاحب سیاست، دانا و شناسنده طریقه های هر گروه باشد (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۲-۱۶۱). خواجه

نظام الملک نیز ضمن تاکید بر علم و تقوای قاضی، بر این باور بود که اگر قاضی چنین شرایطی نداشته باشد باید او را برکنار کرد و کسی را که واجد این شرایط باشد به قضاوت بگمارند (طوسی، ۱۳۶۴، ۴۸).

اما، نظر ماوردی- که همزمان با خواجه میزیست- ژرف تر و گسترده تر به نظر می رسد. در عین حال، نظر وی را که قاضی برجسته ای نیز بوده، می توان حاصل جمع بندی مجموع دیدگاه های مطرح شده دانست. ماوردی شرایط جامع یک قاضی را چنین برشمرده است:

۱- مرد باشد و بالغ (نظر ماوردی با نظر «ابن جریر طبری» مبنی بر این که زنان هم می توانند داوری نمایند، و یا نظر «ابوحنیفه» مبنی بر این که زنان در برخی موارد می توانند قضاوت نمایند، متفاوت بود. وی در مجموع بر این باور بود که اجماع دانشمندان اسلامی این نظرات را نفی می کند).

۲- دانایی، عقل و زیرکی، و این که قاضی نباید فراموشکار باشد و باید قدرت تشخیص مسائل پیچیده را داشته باشد.

۳- حریت، زیرا تا زمانی که قاضی تحت سلطه کسی یا در بند مکتبی باشد، نمی تواند درباره دیگران حکم صادر نماید.

۴- مسلمان بودن.

۵- عدالت.

۶- داشتن سلامت در حس بینایی و شنوایی.

۷- آگاهی بر اصول احکام شرعی که چهار گونه است: الف- از قرآن آگاهی داشته باشد. ب- به سنت پیامبر (ص) آشنایی داشته باشد. ج- نسبت به تأویل دانشمندان گذشته در آنچه که به اجماع رسیده اند یا اختلاف داشته اند آگاهی داشته باشد تا با بررسی آن ها به اجتهاد رسیده و حکم دهد. د- از قیاس مثبت آگاهی داشته باشد (ماوردی، ۱۹۹۹، ۲-۱۳۰).

از مجموع نظرات و آرای اندیشمندان اسلامی که در این جا به بخشی از آن ها اشاره شد، چنین برمی آید که شرایط داوری، به ویژه از دیدگاه شرعی، بسیار سنگین بوده است. به همین دلیل بود که برخی عالمان و فقیهان زاهد و پرهیزگار، از پذیرش آن خودداری می کردند. بنا به نوشته ماوردی، هنگامی که پیامبر (ص) در مورد شیوه قضاوت و مسئولیت آن به علی (ع) تذکر دادند، ایشان در پاسخ گفتند: «امیدوارم پس از آن دیگر هیچ قضیه ای برای قضاوت به من محول نشود» (همان، ۱۳۴). همچنین، خلیفه عمر به عمرو عاص نوشت که «کعب بن صنه» را به قضاوت بگمارد، اما هنگامی که عمرو عاص نامه خلیفه را برای کعب فرستاد، وی از پذیرش این شغل

سرباز زد و گفت: «به خدا هنوز از جاهلیت کاملاً رها نشده ایم و بیم هلاک دارم. اکنون که خدا مرا نجات داده اگر دوباره بدان بازگردم دیگر هرگز امید رهایی نیست» (کندی، ۱۹۱۲، ۳۰۲). به همین روش، «ابوبکر رازی» (متوفی ۳۷۰) که در زمان خود امام اهل رای (یعنی فقیه حنفی) بود، از پذیرش منصب قاضی القضاتی خودداری ورزید، دوباره به وی پیشنهاد کردند باز نپذیرفت (ابوالفرج، ۱۳۵۸، ۱۱۷). این شرایط، اندیشمندانی چون خواجه نظام الملک را به این باور رسانده بود که ضمن حمایت مادی از قاضی، می‌بایست از وی حمایت معنوی نیز شود، تا داوری را بپذیرد، ولی «اگر تعدّی کند و به حکم حاضر نشود، اگر محتشم بود او را به عنف و کره حاضر کنند» (طوسی، ۱۳۶۴، ۴۸). البته این نکته از نظر خواجه دورماند که اگر کسی را به «عنف و کره» به منصب قضا بگمارند چه پیامدی خواهد داشت؟ از این رو، به نظر می‌رسد که دیدگاه‌هایی چون «حمایت مادی و به کارگماری به عنف» بود که در دوره سلجوقیان منجر به وابستگی بیشتر قاضیان به دیوانسالاری شده بود و دیگر از آن استقلال گذشته خبری نبود. به هر حال، مسئولیت شرعی شغل قضاوت و عدم پذیرش آن از یکسو، و از سوی دیگر مسئله معیشت قاضی، سبب پیدایش یک سلسله گفتمان دامنه داری پیرامون جایز بودن یا نبودن پذیرش داوری، و یا دریافت کردن یا نکردن مستمری توسط قاضی، در میان عالمان و فقیهان شده بود که در تمام دوره مورد بحث کماکان استمرار داشته است. اما سرانجام، چنان‌که خواهد آمد، آراء اکثریت بر پذیرش شغل قضا و دریافت مستمری توسط قاضیان قرار گرفت و بدین سان، گره‌هایی از مسائل تئوریک قضا گشوده شد و راه تکامل آن نهاد هموارتر گردید.

مسئله معاش قاضی

مسئله معاش قاضی و حمایت‌های مادی از او نیز در این دوره بحث‌های بسیاری را در پی داشته است. این گفتمان‌ها به طور کلی از دو دیدگاه مورد توجه بوده‌اند: نخست از دیدگاه شرعی، یعنی جایز بودن یا نبودن مستمری گرفتن قاضی. دوم تأثیر مستمری بر میزان استقلال یا وابستگی وی به حکومت.

در آغاز کار دیوان، در مورد این که آیا قاضی می‌تواند حقوق بگیرد یا نه، اختلاف نظر وجود داشته است، زیرا گفته شد که خلیفه عمر حقوق گرفتن قاضیان را منع کرده بود. لیکن یکی از عالمان حنفی، به نام «حضاف» (متوفی ۲۱۶هـ)، کوشیده بود تا با استناد به احادیثی از پیامبر (ص) و آوردن مثال‌هایی از صدر اسلام، جایز بودن آن را اثبات نماید (متز، ۱۳۶۴، ۲۵۰). با این همه، همچنان که در بخش شرایط قاضی نیز اشاره شد، قاضیان پرهیزگار از دریافت حقوق خودداری

می کردند و آن را «لقمه شبه» می خواندند. به مثل، حسن ابن عبدالله (متوفی ۳۶۹) که نزدیک به پنجاه سال قاضی بندر بزرگ تجارتنی «سیراف» در کنار خلیج فارس بود، از راه فروش تابلوهای خط خود که بسیار زیبا بود زندگی می گذراند (ابویوسف، ۱۳۰۲: ۱۱۵). از این رو، معاش قاضی به لحاظ تنوریک، پیوسته از گفتمان های بنیادین بود و چنان که خواهد آمد، غالب آراء موافق مستمری گرفتن قاضیان بود. البته در عمل نیز با توسعه نهاد قضایی، این مسئله مورد توجه بیشتری قرار گرفت. در همین راستا، در روزگار عباسیان، همچنان که شأن، مقام و استقلال قاضیان ارتقاء یافت، بر مستمری ایشان هم افزوده شد. به مثل، هنگامی که «عبدآله بن لهیع» از سوی منصور خلیفه عباسی، در سال ۱۵۵ هجری به قضاوت مصر منصوب شد، به وی ماهیانه سی دینار حقوق پرداخت می شد. سپس جانشین وی «مفضل ابن فضاله» که قاضی خلیفه مهدی بود نیز همان مبلغ را دریافت می کرد که ده دینار آن به صورت جنس بود (کندی، ۱۹۱۲، ۳۶۹). همچنین، پس از آن که عبدآله بن طاهر والی مصر گردید، «عیسی بن منکدر» را در سال ۲۱۲ هجری به قضاوت گماشت و روزی هفت دینار برای وی حقوق تعیین نمود (همان، ۲-۲۵۰). این ارقام همچنان رو به افزایش بود، چنان که ناصر خسرو، جهان گرد معروف ایرانی در قرن پنجم نوشت: «حقوق قاضی القضاة در مصر هر ماه دو هزار دینار مغربی بود» (قبادیانی مروزی، ۱۳۷۰، ۱-۱۰۰).

به لحاظ تنوریک نیز اغلب صاحب نظران، در مورد تأمین معاش قاضی هم رای بوده اند. ناصر خسرو بر این باور بود که باید به قاضی حقوق مناسب پرداخت «تا به مال کسی طمع نکند و به مردم ظلم نشود» (همانجا). خواجه نظام الملک، همانند ناصر خسرو و برخی دیگر، عقیده داشت که «برای هر قاضی باید به اندازه نیاز او مشاھرہ ای تعیین نمود تا از خیانت بی نیاز باشد، چون کار قضاوت بسیار باریک است و قاضیان بر جان و مال و ناموس مردم مسلط هستند» (طوسی، ۱۳۶۴، ۴۸). آرای این دست، سرانجام راه را برای مستمری گرفتن قاضیان هموار ساخت و سرانجام گره ای دیگر از مشکلات دیوان قضا گشوده شد.

از سویی، تأمین معاش قاضی که خواجه دغدغه آن را داشت، مسئله ای جدی بود و نادیده گرفتن آن چه بسا به فساد دستگاه قضایی می انجامید. در این زمینه نیز شواهدی مبنی بر دریافت هدیه و رشوه مستقیم و غیر مستقیم توسط قاضی در مواردی وجود داشته است. خواجه خود نیز نمونه ای از فساد قاضیان را- یکی در روزگار عضد الدوله دیلمی و دیگری در زمان سلطان محمود غزنوی در سیاستنامه آورده است (همان، ۹۸). اما ماوردی ضمن تأکید بر حرام بودن پرداخت رشوه به قاضی، روایتی را از پیامبر (ص) نقل می کند که ایشان رشوه دهنده، رشوه گیرنده و واسطه بین آن دو را نفرین کرده است. ماوردی این هدایا را همانند غل و زنجیری می داند که بر

دست و پای قاضی می افتد. از این رو، وی تاکید می کند که اگر قاضی هدیه ای را پذیرفته است، باید آن را به صاحبش باز پس دهد و یا به بیت المال بسپارد (ماوردی، ۱۹۹۹، ۷-۱۴۶).

عناصر و اعضای یک محکمه قضایی

نخستین بخش از یک محکمه قضایی را در جهان اسلام، مکان قضاوت تشکیل می داد، یعنی جایی که یک محکمه دادرسی می بایست در آن تشکیل می شد. رسم بر این بود که نام منطقه یا حوزه ای را که برای قضاوت یک قاضی تعیین می کردند، در حکم انتصابی وی ذکر می گردید. به این جهت، کسانی که به آن منطقه یا محله تردد می کردند به لحاظ قضایی ساکنان آنجا محسوب می شدند. اگر در یک شهر دو قاضی وجود داشت، در این صورت یا تقسیم کار می کردند و یا مشترکاً به شکایات رسیدگی می کردند. مکان قضاوت نیز در مواردی خانه قاضی و البته بیشتر مواقع مسجد بود. از این رو، گاهی قاضی را «قاضی مسجد» هم می خواندند (ماوردی، ۱۹۹۹، ۱۴۲). هنگامی که ابو عمر محمد بن حسین بسطامی (متوفی ۴۰۷ هـ) به قضاوت نیشابور نشست، پس از آن که حکمش در مسجد خوانده شد، همان ساعت و در همان مکان کارش را آغاز کرد (متر، ۱۳۶۴، ۲۵۵). محاکمی که در مساجد جامع بر پا می شدند، ورود به آن ها برای همگان آزاد بود. بنا به گزارش ناصر خسرو، در مصر قاضی القضاة محکمه خود را در مسجد جامع شهر بر پا می نمود که بسیار بزرگ و گنجایش جمعیت زیادی را داشت (قبادیانی مروزی، ۱۳۷۰، ۹۲). در دوره عباسیان محاکم قضایی بیشتر در دار الخلافه تشکیل می شد و در آن جا به دعاوی رسیدگی می کردند.

بخش دیگری از یک محکمه قضایی را اعضاء و کارکنان آن تشکیل می دادند که به تدریج بر تعداد آنان افزوده می شد. معمولاً در هر محکمه دادرسی، چند نفر کاتب، حاجب و مشاور با قاضی همکاری می کردند. این افراد، پس از آن که عدالت و تقوای شان به تایید قاضی می رسید، به عنوان همکاران توسط وی انتخاب می شدند. در این مورد نیز گاهی قاضی برای تایید و انتخاب همکاران خود، توسط مقامات تحت فشار قرار می گرفت. در قرن چهارم هجری، محکمه قاضی القضاة در بغداد عده ای موظف داشت، از جمله کاتب، حاجب، فردی که احکام را عرضه می داشت، خازن دیوان حکم که عده ای با او همکاری می کردند و غیره (دایرة المعارف فارسی، ۱۳۵۶، ۱۹۹۸). افزون بر این ها، عده ای نیز به طور مستقیم و در خارج از محکمه با قاضی همکاری داشتند، مانند محتسب، صاحب شرطه، نقیب و غیره.

همچنین لباس قاضیان هم متحول گردید. آنان به هنگام داوری در یک محکمه لباس مخصوص

و رسمی خود را می پوشیدند. گفته شد نخستین کسی که برای قاضی لباس تعیین کرد، قاضی ابویوسف (متوفی ۱۸۲ هـ) بود که در روزگار سه خلیفه: مهدی، هادی و هارون الرشید منصب قضا داشت. آثار زیادی را هم به وی نسبت می دهند، لیکن جز «کتاب الخراج» اثر دیگری از وی در دست نیست (همانجا). اما قاضیان عباسیان، همانند سایر کارمندان ایشان لباس سیاه به تن می کردند، چنان که «فضل بن فضاله» که در سال ۱۶۸ هجری از طرف مهدی خلیفه عباسی قاضی مصر شد، کلاه بلند «قلنسوه» بر سر می گذاشت و عمامه ای سیاه بر آن می پیچید (متز، ۱۳۶۴، ۲۵۶). در دوره اسلامی، کلاه سیاه و دراز ایرانی، یعنی قلنسوه در میان مردم بسیار رواج یافت. در طول قرن سوم، این کلاه با طلیسان لباس قاضیان را تشکیل می داد. قلنسوه در دوره ساسانیان نیز رایج بود و حتی در نزد شخصیت های برجسته هم بسیار با ارزش بوده است (اشپولر، ۱۳۶۹، ۴۱۵).

چگونگی طرح دعوی، دادرسی و صدور حکم

پرداختن به این بخش حساس از دیوان قضا، می تواند جزئیات آن را شفاف تر نماید. روش طرح دعوی و دادرسی در سرزمین های مختلف اسلامی، و در دوره های گوناگون متفاوت بود. اما روش رایج این بود که ارباب رجوع یا مدعی برای طرح دعوی خود به نزدیک ترین محکمه قضایی که عموماً در مسجد جامع شهر بوده مراجعه می نمود. سپس مشخصات فردی خود و طرف دعوی را بر روی کاغذی می نوشت و پیش از آمدن قاضی آن را به کاتب می داد. اگر تعداد عریضه ها زیاد بود و از توان رسیدگی و شکیبایی قاضی در یک روز کاری بیشتر بود، بقیه را به روز بعد یا جلسه بعدی موکول می کردند (متز، ۱۳۶۴، ۲۵۴). در صورت لزوم، جلسه دادرسی علنی بود و منادی به مردم ندا می داد که در جلسه شرکت نمایند.

اما به تدریج و به همان میزان که دستگاه قضایی پیچیده ترمی شد، به همان نسبت طرح دعوی در آن نیز دشوارتر می گشت. از این رو، ماوردی یک روند پیچیده تری را در این رابطه مطرح می کند. وی که به تفصیل به شرح این مسئله پرداخته است، نخست موضوع «انعقاد ولایت قاضی» را مطرح می کند. ولایت یافتن قاضی برای قضاوت به این مفهوم بود که ارباب رجوع می بایست ابتدا شروط لازم را در مورد قاضی برای حکم کردن احراز نماید، تا به او اختیار تام برای داوری و صدور حکم دهد. براین اساس، ولایت قاضی با شروطی برقرار می شد که از جمله آن ها، مجاز بودن قاضی برای داوری، شایستگی وی در بررسی موضوع مورد نظر و پیروی از سرزمینی بود که ولایت قاضی بر فرد در آنجا برقرار می شد، زیرا «ولایت بدون دانستن مکان ولایت» درست نبود. پس از احراز این شرایط توسط ارباب رجوع، وی می بایست به طور شفاهی یا کتبی ولایت قاضی

و قضاوت وی را پذیرفته و آن را منعقد نماید. روش های چنین انعقادی نیز متفاوت بود. از جمله این که ارباب رجوع می توانست اذعان نماید: « پس در آنچه به تو سپرده ام بنگر و در آنچه به تو برای آن تکیه و اعتماد نموده ام حکم کن » (ماوردی، ۱۹۹۹، ۷-۱۳۶). بدین سان، ارباب رجوع ولایت قاضی را می پذیرفت و او را نماینده تام الاختیار خود در امر داوری و صدور حکم قرار می داد.

تشکیل جلسه دادرسی نیز تشریفات خاص خود را داشت. نمونه ای از چگونگی تشکیل یک جلسه دادرسی در مصر چنین بود که قاضی القضاة، در روز های شنبه و سه شنبه، در مسجد نماز جمعه عمر بن العاص بر تخت و تکیه گاهی از ابریشم می نشست و شاهدان در سمت چپ و راست او بر حسب عادل بودنشان قرار می گرفتند. از پنج نفر حاجب قاضی، دو نفر در مقابلش، دو نفر دیگر بر در ورودی و نفر پنجم نیز صاحبان دعوی را به نزد قاضی هدایت می نمود. چهار تن از امضاء کنندگان نیز دو به دو در مقابل یکدیگر در برابرش می ایستادند. سپس طرفین دعوی در مقابل قاضی ایستاده و قضیه خود را شرح می دادند و قاضی به ایشان گوش فرا می داد (مقریزی، ۱۳۲۴، ۲۴۶). پس از این مرحله، قاضی می بایست دانش و تدبیر خویش را به کار بندد، تا حق را از باطل تشخیص داده و حقوق مظلوم را از ظالم بستاند. در مواردی، برای کشف حقیقت و تشخیص مجرم واقعی، به کار گرفتن انواع تدابیر و حیل لازم بوده است. حکایات و داستان های زیادی در مورد تدابیر قاضیان در منابع آمده است که بسیاری از شعرا و نویسندگان نمونه هایی از آن ها را به عنوان تمثیل یا چاشنی در آثار خود آورده اند. به مثل، بیهقی با قلم شیوای خود نمونه ای از تدبیر « احمد بن ابی دواد »، قاضی معروف خلیفه معتصم را آورده است. این قاضی توانست با دروغی مصلحتی، سخنان خود را به عنوان پیام خلیفه معرفی نموده و بدین سان افشین را - که بر بودلف خشمگین شده و قصد جاننش را داشت - بیسم دهد، و بودلف را از مرگ برهاند (بیهقی، ۱۳۶۵، ۲۰-۲۱۳). گذشته از تدابیر مختلف، روش های دیگری مانند سوگند، استشهداد، تفحص برای کشف حقایق نیز به کار گرفته می شد. اما برخی از اندیشمندان بر این باور بودند که قاضی بیشتر باید متکی به شواهد و سوگند باشد، مگر در جایی که ارتشاء و ناپاکی در میان مردم بسیار باشد، و در این صورت هر تجسسی که لازم شود باید انجام داد (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶، ۱۶۵).

پس از بررسی ادعاهای طرفین دعوی و تشخیصات لازم توسط قاضی، مرحله صدور حکم فرا می رسد. معمولاً صدور حکم بر اساس قوانین قرآن و یا سنت انجام می گرفت. اگر استخراج احکام از این راه ممکن نبود، این امر با مشورت فقیهان و عالمان کارشناس صورت می گرفت. البته چنین شیوه هایی برآمده از صدر اسلام بود، زیرا پیامبر (ص) همین روش ها را به قاضی خود

«معاذ» توصیه نموده بودند (ماوردی، ۱۹۹۹، ۱۳۳). بدین ترتیب، قاضی حکم لازم را صادر می کرد. پس از صدور حکم، قاضی نمی بایست آن را نقض می کرد، مگر آن که آن حکم خارج از اجماع امت و مورد انکار عالمان بوده باشد. در این صورت می بایست ابطال حکم خویش را آشکارا به آگاهی عموم می رساند.

نتیجه گیری

این بررسی نشان داد که از روزگار آغازین اسلام، حاکمان خود بالاترین جایگاه و مقام قضایی را دارا بودند و ثوری عالمان و اندیشمندان نیز مبنی بر این که داوری از آن خلیفه یا پادشاه است چنین جایگاهی را برای آنان تثبیت نمود. اما با گسترش امپراتوری اسلامی و سنگین تر شدن وظیفه کشورداری، آنان ناگزیر به توزیع این وظیفه به قاضیان مورد اعتماد خویش برآمدند. این اقدام گام مهمی در پویایی و گسترش تشکیلات قضایی اسلامی به شمار می رفت. در راستای تحولات کتی، دیوان قضا به تدریج نظام مند شد، مکان داوری از منزل قاضی به مسجد یا دارالخلافه (در پایتخت) منتقل گردید، سلسله مراتب و مناصبی برای قاضیان تعریف شد که بالا ترین آن در بیشتر دوره ها همان منصب «قاضی القضاتی» بوده است. همچنین، افرادی چون کاتب، حاجب، مشاور، خازن دیوان حکم و غیره، به عنوان همکاران قاضی بر مجموعه دیوان افزوده شدند. شیوه تحقیق و تفحص نیز دگرگون شده و مامورانی چون محتسب، صاحب شرطه، نقیب و غیره در این زمینه با قاضی همکاری می کردند. بدین سان، محکمه قضایی آن حالت ساده پیشین خود را از دست داد و تبدیل به دستگاه پیچیده تری گردید. چنین تبدیلی گرچه بنا به ضرورت زمان و پیچیده تر شدن مسائل اجتماعی اجتناب نا پذیر بود، اما به همان نسبت طرح دعوی و روند دادرسی را نیز دشوارتر کرد. گذشته از این، وظایف قاضیان نیز به مرور متحول شده و آنان افزون بر داوری، می توانستند مشاغل دیگری چون سرداری سپاه، سفارت، وزارت و سپس امور فرهنگی، اجتماعی و حتی دینی، مانند اقامه نماز جمعه و صدور فتوا در مسائل فقهی را نیز عهده دار باشند.

به لحاظ تنوریک نیز دگرگونی هایی در محتوای دیوان قضا به وجود آمد و دو مسئله مهم نظر عالمان و فقیهان پرهیزگار را که قاضیان نیز عموماً از همین طبقه بودند به خود جلب کرد: یکی مسئله پذیرش داوری به دلیل سنگین بودن مسئولیت شرعی آن، و دیگری مسئله جایز بودن یا نبودن گرفتن مستمری و حق معاش توسط قاضی. این دو موضوع، بحث های دامنه داری را در میان عالمان و اندیشمندان اسلامی پدید آورده بود که در این پژوهش نیز آراء برخی از آنان مورد بررسی قرار گرفته است. سرانجام، این مسائل نیز مورد پذیرش همگان واقع شده و در نتیجه گام

بزرگ دیگری در جهت بهبود کیفی دیوان قضا برداشته شد.

فهرست منابع

— فارسی

- ابن بلخی (۱۳۶۳)، **فارس نامه**، به اهتمام گای لسترنج و آلن نیکلسون، تهران، دنیای کتاب.
- ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۳۶۹)، **مقدمه ابن خلدون**، ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن طقطقی، محمد بن علی (۱۳۶۷)، **تاریخ فخری**، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۹)، **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**، ج ۲، ترجمه مریم میر احمدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴)، **فتوح البلدان** (بخش ایران)، ترجمه آذرتاش آذرنوش، به تصحیح علامه محمد فرزانه، تهران، انتشارات سروش.
- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۶۵)، **تاریخ بیهقی**، به کوشش علی اکبر قیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۴۵)، **ترجمه تاریخ یمینی**، به کوشش جعفر شعار، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- خنجی، فضل آله بن روزبهان (۱۳۶۲)، **سلوک الملوک**، به تصحیح محمد علی موحد، تهران.
- **دایره المعارف فارسی** (۱۳۵۶)، به کوشش غلامحسین مصاحب، ج ۱ و ۲، تهران، کتاب های جیبی.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۶۴)، **راحه الصدور وآیه السرور در تاریخ آل سلجوق**، به کوشش محمد اقبال، تهران، امیرکبیر.
- رضی، سید شریف (۱۳۶۳)، **نهج البلاغه**، ترجمه محسن فارسی، تهران، امیرکبیر.
- طوسی، خواجه نظام الملک (۱۳۶۴)، **سیاستنامه (سیر الملوک)**، به کوشش جعفر شعار،

- تهران، کتاب های جیبی.
- عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۶۶)، قابوسنامه، به اهتمام غلام حسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- قبادیانی مروزی، ناصر بن خسرو (۱۳۷۰)، سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات زوار.
- کلوزنر، کارلا (۱۳۶۳)، دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۴۷)، زین الاخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- لمبتون، ن. ک. س. (۱۳۶۳)، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر.
- متر، آدام (۱۳۶۴)، تاریخ تمدن اسلامی، ج ۱، ترجمه علیرضا ذکاوتی، تهران، امیرکبیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۳۶۵)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران انتشارات علمی و فرهنگی.
- میر احمدی، مریم (۱۳۶۸)، نظام حکومت ایران در دوران اسلامی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- نخجوانی، هندوشاه (۱۳۵۷)، تجارب السلف، به کوشش عباس اقبال، تهران، طهوری.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، به کوشش مدرس رضوی، تهران، انتشارات توس.
- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۶۶)، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

- عربی

- ابوالفرج، عبدالرحمن (ابن جوزی) (۱۳۵۸)، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، دکن.
- ابو یوسف، یعقوب ابن ابراهیم (۱۳۰۲)، کتاب الخراج، بولاق.

- سبکی، تاج الدین ابی نصر عبدالوہاب (١٣٨٣)، طبقات الشافعیہ الکبری، ج ٢، قاہرہ.
- صابی، ابی الحسن الہلال بن محسن (١٩٠٤)، تحفہ الامرا فی التاریخ الوزراء، بیروت.
- کندی (١٩١٢)، الولات والقضات، لندن، ١٩١٢.
- ماوردی، ابی الحسن علی (١٩٩٩)، الاحکام السلطانیہ، بیروت، دار الکتب العربی.
- مقریزی، تقی الدین احمد (١٣٢٤)، کتاب النخط مقریزی، ج ٢، قاہرہ، مطبعۃ نیل.